



# به مناسبت اول ماه مه

تکثیر از اتحادیه دانشجویان ایرانی در سوئد  
عضو اتحادیه جهانی  
هوادار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

# پیکارگران

## پای در

## زنجیر

**سرودهء : سرتوک**

انتشارات سازمان پیکار در راه آزادی طبقهء کارگر

تهران ۱۳۵۹

به طبقه کارگر،

این پیکارگران پای در زنجیر

## ۵ - پیکارگران پای در زنجیر

صفحه	فهرست
۶	۱- سرودهای پیکارگران پای در زنجیر
۱۲	۲- از کردستان (۳)
۱۴	۳- این داغ
۲۰	۴- آموزش
۲۲	۵- مراسم تدفین یک کمونیست
۲۴	۶- اکتبر سرخ
۳۰	۷- خطاب به تسلیم طلبان
۳۳	۸- زمانه ای ست این زمان
۳۶	۹- فرمان مرگ
۳۹	۱۰- برای کمون پاریس
۴۷	۱۱- زمان آخرین نبرد
۵۱	۱۲- حزب کمونیست
۵۳	۱۳- زمان
۵۵	۱۴- از راه می رسد جمهوری دمکراتیک خلق
۶۰	۱۵- سوسیالیسم
۶۳	۱۶- سرود کارگران کمونیست
۶۶	۱۷- برای خلق
۶۷	۱۸- مردان سرخ سرود می خوانند
۷۱	۱۹- آنان و اینان
۷۳	۲۰- از زندان (۷)
۷۴	۲۱- از زندان (۱۰)
۷۸	۲۲- سرودم را بدور ریز
۸۰	۲۳- در راه دزمک
۸۳	۲۴- طرح
۸۴	۲۵- شاید
۸۷	۲۶- برو برو بنگر پرولتاریا
۹۰	۲۷- سرودم را می جویم
۹۱	۲۸- تصویر یک اعتصاب
۹۴	۲۹- از کردستان (۴)
۹۶	۳۰- از کردستان (۵)
۹۹	۳۱- توفانی دیگر
۱۰۰	۳۲- انزلی
۱۰۲	۳۳- سرودی برای ۱۶ آذر
۱۰۷	۳۴- هفت سین سرود
۱۱۰	۳۵- آنان هیچگاه نمرده اند
۱۱۸	۳۶- کارگران می پرسند از شاعران
۱۲۱	۳۷- چند رباعی
۱۲۴	۳۸- قیام
۱۲۶	۳۹- از چار جانب میآید

## سرودهای پیکارگران پای در زنجیر

ارتش کبیر پرولتاریا به پیش

به پیش

گرسنگان در پی آزادی به پیش

به پیش

پیکارگران پای در زنجیر به پیش

به پیش

\*\*\*

گامها:

محکم، محکم

مشتها:

تهدید ببقرار پتکها

دم به دم

سرها:

سرها برافراشته تر از پرچی که بر بلندترین قله های زندگی

از افتخاری خونین

مغرور و شادمانه

گردن کشیده است.

آه آری، آری

این سپاه انبوه زحمتکشان است

که در راه است

\*\*\*

ارتش کبیر پرولتاریا به پیش

به پیش

سازندگان امیدهای فردا به پیش

به پیش

برپاکندنگان رفیع ترین ستونهای آرمانها به پیش

به پیش

\*\*\*

طنین، طنین قدمهای رنجبران

پیچیده در شهر

در میدان

بیدادگران ایستاده بگوش

در پشت دیوارهای ترس و توطئه،

اندیشناک رژه خروشان کارگران

دسته به دسته

گردان به گردان

و کارگران می آیند

می آیند

می آیند

پایان نمی گیرد این دریای همزنجیران

در چشم های نظاره گران

این زمان گویی خزر کار

در هم شکسته است ساحل زندان

سرریز کرده است امواج پایان ناپذیر

رو سوی آبهای آزاد جهان

هر کارگر، موجی ست روان

و صفوف آشتی ناپذیر کار:

آبهای سراسری طوفان

\*\*\*

ارتش کبیر پرولتاریا به پیش

به پیش

ای پیشبندهای چرمتان

پوشیده از نقشهای رنج به پیش

## ۸ - پیکارگران پای در زنجیر

به پیش

ای به دستی افراشته خونآزّه های آزادی

ای به دستی گرفته چکشِ تغییر به پیش

به پیش

\*\*\*

دست به دست:

گره خورده

تن به تن:

درهم تنیده

صف به صف:

جان بر کف

طوفان کار می آید

طوفان کار می آید

و گله زخم خورده ارتجاع

خود را به این سوی می کوبد

به آن سوی می کوبد

و باجنون گرسنه ترین گرازان

کف به دهان

دندان قروچه می رود

اما

سینه ها:

سپر، سپر

چشم ها:

چشم نه

چشم نه

آتشبارهای پرشرر

و قلب

و قلب...

در قلب کار



هیزم رنج آنچنان شعله ور است

که درنده ترین جانوران را هم

توان تهاجم نمانده است

\*\*\*

ارتش کبیر پرولتاریا به پیش

به پیش

ای پیا مانندگان ، هنوز

در بستر پیکارها به پیش

به پیش

ای پیشقراولان نبردهای بی سازش به پیش

به پیش

\*\*\*

موشهای سرمایه پنهان

موشهای سرمایه دل تپان

موشهای سرمایه به جستجوی چاره افتان

خیزان

دربدر روان

این بار اما

فواره های سرخ فریاد خواهد شد

کار

این بار اما

مشتهای سهمناک داد خواهد شد

کار

\*\*\*

ارتش کبیر پرولتاریا به پیش

به پیش

آواز خوانان سرخ آزادی به پیش

به پیش

سرکوبگران تکیدهء استثمار به پیش

به پیش

\*\*\*

آنان:

بیدادگران

ستم سازان

مرگ آوران:

آنان

آخرین شانس را می آزمایند

اینک

دشمنان کار:

در لباس مدافعان کار

به صحنه می آیند

اینک

سوداگران میهن:

در لباس عاشقان وطن

به صحنه می آیند

اینک

مرتجعان

اوباشان

زندانبانان رهایی:

در لباس حافظان آزادی

به صحنه می آیند

تا دیوارهای ترک خوردهء دنیای کهنه را

باز سازند

آنان آخرین شانس را می آزمایند

و دلفکان سازش

با ماسک های فریب

و اوراد دروغین آشتی

به یاری

می خوانند

اما کار

با تاریخی از آشتی ناپذیرترین پیکارها

به مسخره می گیرد

حیله های سرداران پیر خیانت را

و با مشت‌های سهمگین کموناردها

و با دهان خونین کارگران اکتبر

و با گام‌های رهسپار زحمتکشان ین آن

و با واژه‌هایی سرخ

که دهان به دهان

سرزمین به سرزمین پر کشیده است

فریاد بر می آورد: به پیش

بسوی آخرین نبرد به پیش!

\*\*\*

ارتش کبیر پرولتاریا به پیش

به پیش

پیکارگران پای در زنجیر به پیش

به پیش

گرسنگان در پی آزادی به پیش

به پیش.

### از کردستان (۳)

ایکاش کوهساران ساکت ننشینند

ایکاش

و دشت خاموش به صد زبان سخن گوید

ایکاش

ایکاش قلبم

زبان باز گشودهء من باشد

\*\*\*

هنوز مردان شعله ور از عشق، جانشان

در بازپسینگاه خاکستری سحرگاهان

هنوز مردان هم آمیخته با آوازهای سرخشان

در باز پسینگاه خاکستری سحرگاهان

هنوز مردان خون آلود

با استواری پای قرص کرده بر سرزمین شان

برخاسته برابر صف دهان گشودهء مرگ

در بازپسینگاه خاکستری سحرگاهان

هنوز...

هنوز در باز پسینگاه خاکستری سحرگاهان

آری

مردان

مردان زبانه می کشند

در زیر باران خونشان.

\*\*\*

آه، دیگر بار

کوهساران

طنین آخرین سرود آنان را

در متن رگبارهای مرگبار

تکرار خواهند کرد

و دیگر بار

شاعران

با قلبشان

آوازهای خونین آنان را

باز خواهند خواند

و دیگر بار

خلفهامان به صد زبان

کلام مشترک آنان را

خواهند سرود

و دیگر بار...

و دیگر بار...

## این داغ

باقی خواهد ماند

بر قلب ماه سوگوار روستایی

سرخ

مرگ می آید

یکبار دیگر

یکبار دیگر

و پژواک هولناک صدایش

می چرخد

بر فراز تپه های در خون تبیده

از زخم توپهای هار

در حوالی درهای سوراخ - سوراخ کلبه ها

با چشم های هراسان

در انتظار

و در رگ دود آغشته به بوی دام های سوخته

در باد هایی که می وزد

بر فراز خاکستر بونجه زار

و مرگ می آید!

\*\*\*

آه

این داغ

این داغ

باقی خواهد ماند

بر قلب ماه سوگوار روستایی

سرخ

بر ذهن خونین قصه هایی که دهان به دهان

حکایت خواهد شد

بر پیشانی هر آوازی که زین پس

خوانده می شود در کشت و کار

در خلوت درد زای هر خاطره

در سنگر فاتح هر پیکار

این داغ

باقی خواهد ماند

این داغ

باقی

خواهد ماند.

\*\*\*

هی ... هی قه لاتان

قه لاتان

قه لاتان

هی ... قه لاتان

چرا به پیرمردانت

نگفتی که بر جای نمانند

و کودکانت را

چرا به سنگر کوهساران نسپردی؟

هی... قه لاتان

مگر نشنیدی که باد

بوی وحشی آنان را می آرد

مگر نمی دانستی

آنان

آنان طویله های مخروبت را هم حتی

خواهند بویید

با گرسنگی گفتاران

آنان

به جستجوی قلب صدسالگان و پانزده سالگان تو حتی

سر درتنورهای پنهان

فرو خواهند برد

با دندانهای ولعناک جنونشان

آی... قه لاتان

قه لاتان!

مگر نمی دیدی

اکنون میان ما و آنان

تنها زبان سرخ تفنگهامان حکم می راند؟

\*\*\*

بر نعش هایتان نگرید

نه

نه

نگرید!

از روزن سوراخ- سوراخ گلوله ها

بر آسمان قلبهای تکه - تکه شان بنگرید

آنجا

ستارگانی خواهید یافت

ستارگانی

که هنوز سو - سو می زنند

با روشنایی شیرین ترین آرزوها

بر قلبهای سرخشان بنگرید

و به یاد آرید

که دشمنان کینه می ورزند



حتی به چارپایانمان

به چارپایانمان که علفزاران تازه و آزاد را

دوست می دارند

به درختان حتی

به درختانمان که آفتاب فروردین را

رها

می نوشند

حتی به دیوارهای کلبه های ویرانمان

که با این همه بر پای ایستاده اند

آری

به یاد آرید

دشمنانمان کینه می ورزند

بر هر چه که از زندگی روشن ما سخن می گوید

و مرگ ناگزیر آنان را

و عده می دهد.

\*\*\*

با مردمک خونین ات

بر چشمهایشان

چشم دوختی

قه لاتان

با آئینهء ماه خونینت

رخسار جلادان را

به سینه سپردی

قه لاتان

با خاک خونینت

جا پای آنان را

پی گرفتی

قه لاتان

نه، آنان را

از شعله های کینه مان گریزی نخواهد بود

آنان را

از داس های صیقلی تقاص رنجبران

امان نخواهد بود

آنان را

سنگر کشتارهایشان

و گودال های وهم مردمان

پناهی جاودان نخواهد بود

\*\*\*

ما دانه به دانه گندم های خون گرفته ترا

در سراسر این سرزمین منتظر

خواهیم کاشت

ما مشت به مشت خاک سرخت را

با خاک بارور کشتزارهای دور و نزدیک

در خواهیم آمیخت

ما حکایت ترا سرودی خواهیم کرد

و خانه به خانه

درگوش پا در رنجبران

خواهیم خواند

ای قه لاتان

ای خواهر گیسو پریشان قارنا

ای روستای شقه - شقه کردستان

ای زخم تازه ایران

\*\*\*

آری ما سرود خواهیم خواند

و آنان را

از نفرت طوفانزای توده ها

امان نخواهد بود.

۱۵ فروردین ۵۹

## آموزش

اینجا

شلاق می کشد نظم جهنمی

نظم جهنمی

تا هیچ چکشی

فروود نیاید

دیرتر از چشم بهمزدنی

و هیچ اهرمی

از کار نماند

زودتر از نفس کشیدنی

\*\*\*

ما اینگونه پیر می شویم

در زیر دندان کارخانه ها

با نظمی جهنمی

با نظمی جهنمی

تا قلب جوانشان

هم چنان بتپد

بارها و بارها

و ما

هم اینسان می آموزیم

هماهنگی ضربان پتکها را

هم اینسان می آموزیم

گره خوردگی سرخ نفسها را

هم اینسان می آموزیم

که خون رنجهامان

به یکسان

جاری است در رگ - آهن اشیاء

هم اینسان می آموزیم

که نیروی بی دریغ کارمان

به یکسان

شعله می کشد در قلب کوره ها

و دستهای زخمی مان

به یکسان

پیش می راند چرخهای جهان را

آری

اینگونه

اینگونه ما می آموزیم      سرنوشت مشترک خود را

در نظمی جهانی

در نظمی جهانی

تا در میعادگاه آخرین نبردمان

بپا خیزیم

نه دیرتر از چشم بهم زدنی

نه زودتر از نفس کشیدنی

هماهنگ، ضربان پتکهامان

گره خورده، آوای سرخ نفسهامان

برای ویرانگری نظمی جهانی

نظمی جهانی

## مراسم تدفین یک کمونیست

پاره - پاره کنید

کفنهای سفید آماده تان را

که او می خواهد کفنی دگرگونه بر او بپوشانند

کفنی با گرمای قلب توده ها

کفنی با رنگ خونین آشتی ناپذیرترین نبردها

کفنی که پیکر سرد مرده اش را

با تار و پود زندگی بپیچاند

آوازهای خفته در گورش را

به آینده ای دوردست ببیونداند

\*\*\*

پاره - پاره کنید

کفنهای سفید آماده تان را

کفنی که پیراهن مرگ است و

سردی پایان است

گفتی که لال است

سکوت خاموشان است

آنگونه که گوئی حرفی نمانده است دیگر

در پشت سر راهی ، نه

کاری نمانده است دیگر.

\*\*\*

پاره - پاره کنید

کفنهای سفید آماده تان را

که او کفنی دگرگونه می خواهد

کفنی که عمری پرچم سرافرازش

روشنای آزادیش بوده است

کفنی که در راههای نبرد

تنها ترانه اش

در سیاهترین شبان شکنجه

شعله - شعله ستاره اش بوده است

کفنی که بر سینه اش مهر توده است

داسی کنار چکشی خونین غنوده است

آری

پاره - پاره کنید

کفنهای سفید آماده تان را

که او می خواهد کفنی دگرگونه بر او بپوشانند.

\*\*\*

آه چه درخششی دارد

چه درخششی دارد

پیکر سوراخ - سوراخ یک رفیق

آرمیده در کفن سرخ

آنگاه که به اهتزاز در می آید

بر شانه های یاران

آنگاه که در ژرفنای خاک می شود نهان

تا در لحظه های پیروزی

سر بر آرد بر بام خانه ها

بر دوش کارخانه ها

در قلب کشتزارها.

## اکتبر سرخ

اکتبر سرخ می آید

اکتبر سرخ کارگران

اکتبر سرخ سربازان

اکتبر سرخ بزرگان گرسنه

اکتبر سرخ می آید:

عظیم

انبوه

مهاجم

و زمین پیر در زیر گامهای جوانش

به خویش می لرزد.

آنچه به دیده می آید

گویی که جنگلی ست

هزار هزار شاخه آشوبگر مشت

بر افراشته

گویی که دریایی ست

از بستر بزرگ خویش

بپا خاسته

گویی که خود

روح پر تلاطم زندگی ست

زیباترین غریو شادمانه خویش را

در موج - موج بیدارش

انباشته

آه این سیلاب مردم است

که در کوچه های مصمم پتروگراد

مشت می کوبد



بر دیواره های حکومت سازش

این

این دهان باز گرسنگی ست

که با بانگ رعد آسا

در خیابانهای شعله ور مسکو

پیروزی پرولتاریا را

فریاد می زند

این شلیک توپهای طاغی ست

که درهای بستهء انبارهای نان را

باز میکند

این صف بی پایان پرچم سرخ است

در اهتزاز

بر دوش مردان بسته به زنجیر بردگی

که کارخانه

به کارخانه می جوشد

و در میداین پوشیده از برف زبانه می کشد

تا بسوزاند

بندهای عصری پایان گرفته را

این

این انبوه سربازان باز گشته از جبههء نبردی ناعادلانه است

زخم بر زخم

در هم کوفته

پای خونین

که پاره - پاره می کنند ورقه های اعتمادشان را

به ژنرالها

و پشت می کنند به سنگرهایی که گورشان بود و

بود ، گودالهای مرگبار فریبشان

و می آیند

می آیند

می آیند

تا گوش فرا دهند

به فرماتی برای آخرین نبرد

فرماتی برای صلح

\*\*\*

کارگران !

پیش بسوی اسمولنی

سربازان !

پیش بسوی اسمولنی

دهقانان !

پیش بسوی اسمولنی

اسمولنی:

بستر طوفان

اسمولنی:

ستاد جنگی پرولتاریا

اسمولنی :

آنجا که کفشهای گل آلود

می کوبد مُهر مردم را

بر چهرهء تالارهای فتح شدهء سرمایه

آنجا که همهها

فریادها

و هلهله ها

خفه می کند زوزه های سازش را

آنجا که نه دیر

و نه زود

منفجر می شود فرمان.

پیش به سوی قدرت

\*\*\*

ای کارگران

کارگران !

به کجا سرریز می کنید

با ارتش شکست ناپذیرتان

این چنین شتابان

شتابان ؟

- ما می رویم تا در هم کوبیم کاخهای قدرتشان را

- ما می رویم تا باز ستانیم تخت حاکمیت مان را

ای سربازان

سربازان !

به کجا یورش می برید

با صفوف پر صلابت تان

این چنین سرود خوان

سرود خوان ؟

- ما میرویم تا پایان دهیم به سرنوشت شوم

- ما می رویم تا بنا نهیم ارتش سرخ رهایی مان را

ای دهقانان

دهقانان !

به کجا راه می سپرید

با کولبارهای خالی تان

این چنین درکف نهاده جان

درکف نهاده جان ؟

- ما می رویم تا درو کنیم حاصل رنجهایمان را

- ما می رویم تا بپا کنیم کشتگاههای مشترکمان را

\*\*\*

اکتبر سرخ

اکتبر سرخ

اکتبر سرخ

اکتبر سرخ شعله می کشد

از زیر خاکستر روزهای گذشته

و خاطرات دور شلیک می شود

بر سینه زمان

\*\*\*

این پرچم به خاک افتاده آیا

آن بیرق خونین دیروز نیست؟

این طنین گم آیا

آن سرود غریوناک فاتح دیروز نیست؟

این چهره شکسته به رنج آیا

آن قامت جوان بپا خاسته دیروز نیست؟

بر تو چه رفته است

ای لحظه های سرخ پیروزی

کاینگونه خائنین بر گرده های تو گام می فشرند

کاینگونه یله داده بر تخت دیکتاتوری پرولتاریا

سر فرو برده در آخور خیانت ها

جام بر جام می ساینند

\*\*\*

آی ... آی

ای اکتبر سرخ

ای دفتر بازگو شده فتح

ای طلایه دار روزهای نو

ای دروازه خونین سوسیالیسم

به چه هنگام

به چه هنگام

دیگر بار در سپیده دمان

تقویم سرخ تو ورق خواهد خورد

و بار دیگر توپهای تو شلیک خواهد شد

و سقوط خواهند کرد

از شانه های تو

این دلکان پیر عقیم؟

آبان ۵۸

## خطاب به تسلیم طلبان

جمع کنید بساط افسانه های سازش را

که کارگران معادن

با کلنگ های کار

حفر می کنند اعماق زمان را

تا تکه - تکه به چنگ آرند

ز

ن

د

گ

ی را

و از دهانه تونل های رنج

بر ریل بازوانشان

سر ریز می کنند

سنگ آهن آرزوهای مبهم را

و بگدازند در کوره های سرخ سوسیالیسم

سرودهای روشن آزدیشان را

و از ستمی چنین گران

فولاد آشتی ناپذیر سازمان انقلاب را

فراهم آرند

\*\*\*

در هم فرو ریزید پندارهای یخزده را

تا کارگران کوره های نوب

در کار - شعله های شرربار

بجوشانند

قطعه - قطعه سنگهای

ز

ن

د

گ

ی را

و شکل دهند با مُذابه های زحمت

مرکب آهنین انقلاب

حزب رهوار آینده را

و از کارخانه های زندان

به پیش رانند

به سوی میداین پیکار

ارتش کبیر کار را.

\*\*\*

بسوزانید صفحات سیاه تسلیم را

تا کارگران چاپخانه ها

با ماشینهای "رتاتیو"

بچینند حرف - حرف

ز

ن

د

گ

ی را

بر پیشانی روزنامه های سرخشان

و حک کنند کلام رهائی خود را

بر اوراق آگاهی

و به پرواز آورند پرنندگان آزادی را

در سراسر میهن

\*\*\*

آه ، ای نشخوار کنندگان آرمانهای فرومرده آشتی

ای پیشوایان افتخارات دروغین

ای سرداران پیر سازش

می خواهیم نابودی تان را

نابودی تان را

می خواهیم

تا دل آسوده از خنجر به زهر آلوده او هام

تا رها از هراس خیانت

بگشائیم دروازه های پیروزی را

و بسازیم

زندگی را زیبا

زیبا

در کارخانه ها و کشتزارها.



## زمانه ای ست این زمان

تو از آن. آن زمانه ای

که زنجیرها

دستهای رهائی را

پیوند می زند بهم

در کار خانه ها

و رنج

پلی ست

که به هم آرد

در چار جانب وطن

صدای مشترک قلبهای رنجبران را

تو از آن. آن زمانه ای

که زندگی

در حنجرهء مرگ آواز می خواند

و شگرف ترین عشقها

از پستان آشتی ناپذیرترین کینه ها

شیر مینوشد

تو از آن. آن زمانه ای

که از قله های جوانی

عقابهای عاشق

بی مهابا

به افق های سرخگون پر می گشایند

و چه بسیار با زخمهایی بر سینه

به گورهای بی نام

در می غلتند

اما همچنان

همچنان

پروازشان تکرار می شود

در حافظه خونین آسمان

تو از آن. آن زمانه ای

که سرنیزه های گرسنه

به شکار قلبهای سرخ

می رود

اما در برابر آنهمه توانایی

تحقیر می شود

وقتی که از سینه های دریده

آفتاب طلوع می کند

آری

تو از آن. آن زمانه ای

که انقلاب

دستهایش را می آزماید

که انقلاب

گامهایش را می آزماید

که انقلاب

چشمهایش را می آزماید

تا با نیرومندترین مشت‌های ویرانگر

تا با بیناترین چشم‌های آگاهی

تا با استوارترین گام‌های رهسپار

بپا خیزد

آری

تو از آن. این زمانه ای

پس بافنده ای باش

از خیل بافندگان

که می بافند

می بافند

با تار و پود رنج

پرچم سرخ پیرویشان را

پس ریخته گری باش

از خیل ریخته گران

که می ریزند قالب پتک سنگین شان را

برای ویرانی نظم کهنهء جهان

پس آهنگری باش

از خیل آهنگران

که می سازند داسهای صیقلی شان را

برای درو کردن کشتگاههای مشترک آینده مان.

## فرمان مرگ

فرتوت

ورم کرده

گرسنه

در بام دنیا

کمین کرده است هنوز

آمریکا.

آه ستارگانت

یک به یک می فسرند

و شط در شط ، خون خلفها

در پهنه های پرچم تو

براه می افتد

تا در سیلاب آخرینش

غرقه سازد

تاریخ سلطه سرمایه را

\*\*\*

های... با توام آمریکا

آمریکا

آمریکا!

آیا نمی شنوی

در چارسوی زمین

بر طبل نبردی تازه می کوبند

توده ها

هان ... با توام

آیا نمی بینی

از هر سوی زمین

مشتهای ویرانگر

هجوم می آرد

به سوی تو

هی ...

این فرمان مرگ توست

که فریاد می شود

با دهان جهانی رنج.

مرگ بر آمریکا

مرگ بر آمریکا

مرگ بر آمریکا.

\*\*\*

اکنون به خود بلرز

ای افعی گرسنه

ای مار زخم خورده زهر آگین

اکنون بر خود بیچ

و با ریشه های مرگبار

چنگ در سرزمین خلقهای دور و نزدیک افکن

و چنگالهای خونینت را

در قلب توده های بپا خاسته چهار گوشه جهان

فروکن

با اینهمه اما

این فرمان مرگ توست

که با خون - نوشته های انقلاب معاصر

ثبت می شود

بر سینه های باز گشوده مردم

\*\*\*

بگذار دیوانه سر، سرمایه

دهان حریص تانکها را بگشاید

بگذار لاشخورهای فولادین

بر فراز سرزمن های نبرد

با فضله های مرگ به پرواز آیند

بگذار که دلکان پیر

با نقابهای توهم و سازش به پیش آیند

اما این زمان

این زمان که رنج بر می خیزد

و شعله می کشد بر تارک آسمان نبرد

ستاره سرخ

این زمان

که پرچم خونین آینده

در اهتزاز می دوباره

سر بر می آورد

بر کول رنجبران

این زمان

آری این زمان

بر هر دهان

سرود می شود فریاد مرگ بر آمریکا

مرگ بر آمریکا

مرگ بر آمریکا.

## برای کمون پاریس

پاریس بیدار میشود

پاریس مسلح

پاریس کارگرانی که دروازه های انقلاب را

می گوبند

پاریس زنان تکیده ی رنج

که توپخانه ها را تصاحب میکنند

پاریس کمون

که سلاح ها

پنک ها

داس ها

و پرچم خونینش را به میراث می نهد

برای سال ها سال پیکار آشتی ناپذیر پرولتاریا

\*\*\*

زنده باد کمون!

زنده باد کمون!

زنده باد کمون!

این صدای پاریس است که منفجر می شود

منفجر می شود در محله های مالکیت سرمایه :

زنده باد کمون

منتشر می شود در رگ خیابان ها و میدان های پیکار:

زنده باد کمون

و هجوم می آرد ارتش فاتح کار

تا بروبد هر نشانه ی بیداد را

و در هم کوبد "واندوم" را فریاد های سرخ:

زنده باد کمون!

زنده باد کمون!

زنده باد کمون!

گرد باد می توفد

گردبادهای سرخ

گردبادهای ویرانگر

گردبادهای سهمگین ترین نبرد

می توفد گرد باد

از کویر رنج رنجبران

و شتابان می گذرد

می گذرد

تا بال بگسترد

در سراسر زمان

\*\*\*

آه بگذار دنیای کهنهء "ورسای"

در تشنجی مرگرای فرو رود

از طنین کر کننده فریاد هائی که فواره میزنند

تا کمون را فریاد کشند

از کارخانه هایی که تمام قامت بپا می خیزند

تا کمون را فریاد کشند

از پرچم هائی که گرسنگی را به اهتزاز می آرند

تا کمون را فریاد کشند

از پینه هائی که دهان می گشایند

تا کمون را فریاد کشند

از توپخانه های گارد ملی که به ملیت انقلاب در می آیند

تا کمون را فریاد کشند

و از انبوه زنان لچک به سر که با تفنگ های دوششان

شناسنامه ای دیگر می گیرند

تا کمون را فریاد کشند

آری بگذار دنیای کهنه ی "ورسای"

در تشنجی مرگرا فرو رود

یا بر اجساد قهرمانی کموناردها



پای کوبد

اما این صدا

این صدا دیگر از یاد نرفته است برای پرولتاریا:

زنده باد کمون!

زنده باد کمون!

زنده باد کمون!

\*\*\*

آری کمون!

نه حکایتی ناباور

کمون!

نه افسانه ای و نه و همی

کمون!

آنجا که رنج، جغرافیای سراسری اش را

ترسیم می کند

و خاندان خویش را

از هر سو به فرمانروایی می خواند

آنجا که کارگری آلمانی

با پیشبند روغنی

بر صندلی وزارت کار تکیه می زند.

آن جا که قهرمانی لهستانی

با مُهر انترناسیونال بر پیشانی

و با مدال درخشان یک پُتک بر سینه

به فرماندهی ارتش کار

فراخوانده می شود

آن جا که مقر قوانین سرخ می گردد:

- دستمزدهای مساوی با دستمزد کارگران

- سوزاندن اعتبار نامه های ارتش دائمی سرمایه

- مضحک‌ه حشرات بوروکرات

- صدور احکام از سنگر دیکتاتوری پرولتاریا

- و تفت کردن بر حیلۀ کهنهء خلع سلاح توده ها

آری کمون !

آن جا که هنوز هم هر سازش

با از یاد بردن وصیت هایش

آغاز می شود

و خواب هر خیانت

از طنین سرود هاش می آشوبد

\*\*\*

آری...!

من از روزهایی سرود می خوانم

که اجساد گر سنگان

دیگر دسته به دسته

در سردخانه های سرماییه

انباشت نمی گشت

و نشمه های درباری

دیگر باکره های مقدس نبودند

من از روزهایی سرود می خوانم

که بر فراز کارخانه ها

رنج

به اهتزاز در آمده بود

و در شعله های پرچم سرخ

قوانین استثمار می سوخت

من از روزهایی سرود می خوانم

که پاریس پرولتاریا

لگدکوب می کرد پاریس مردان "شریف" را

پاریس نجیب زادگانی را

که در مجالس عیش

زنان خویش را

تقدیم می کردند

پاریس قصابان را

پاریس نظم و مالکیت مرگبار سرمایه

پاریس کلیساها

حرامزاده ها

کلاهبردارها

پاریس توطئه و "تی بی" را

آری

من از روزهایی سرود می خوانم

که گردبادهای آن هنوز می پیچد

بر فراز جهان

و آفتاب سرخش

می درخشد بر سینه های خونین کارگران

\*\*\*

آی... آی

پاریس قهرمان

پاریس قهرمان

زیباترین سرودهای سرخت را

به خاطر بسپار

تا سرود خوانانت

بر چوبه های اعدام

آن را نعره کشند

پاریس قهرمان!

خون شگرف ترین حماسه های پیکار را

در رگانت جاری کن

تا از پیکر سوراخ - سوراخ تو

سیلاب های آشتی ناپذیر

به راه افتد

و به قلبت بیاموز

که به گاه تکه - تکه شدن

هم چنان

هم چنان

در هر تپش

طنین اندازد

دیکتاتوری پرولتاریا را

و به ستارگان خونینت بگو

در تاریکترین شبانی که از راه می رسد

روشنایی روزهای پیروز را

سو- سو زنند.

آی ... آی

پاریس قهرمان

پاریس قهرمان

آری

تو قتل عام خواهی شد

سنگر به سنگر

و در پایان این راه

خون دلیر - کموناردهایت شتک خواهد زد

بر دیوار گورستان

آنجا که آخرین سنگر نبرد توست

شتک خواهد زد خون دلیر کموناردهایت

تا بر دیوارهای زمان

نقشی از بزرگترین قهرمانی بازماندگان متحد کار

حک کند

آی ... آی

پاریس قهرمان

پاریس قهرمان

آری دیگر بار

در خیابانهای فاتح دیروزت

انحطاط

با پیراهن زردوزی

و آرایش غلیظ فواحش

و چکمه های خونین ژنرال ها

نعره های جنون آسایش را

سر خواهد داد

و قهقهه های قوادان سرمایه

با ضجه های قربانیان سینه دریده

در خواهد آمیخت

سگ های هار "ورسای"

خواهند آمد

تا قراردادهای آشتی با بیگانگان را به

اجرا در آورند

و آشتی ناپذیر

قلبت را به دندان گیرند

و تکه - تکه ات کنند

زیرا

تو

تکه - تکه شان نکرده بودی پیش از آن

اما این ابلهان نمی دانند

نمی دانند

ققنوس نام پرنده ای ست

که هزار بار

از خاکستر سوخته اش

بر خواهد خاست

\*\*\*

نه

نه

پرولتاریا از یاد نخواهد برد

از یاد نخواهد برد چگونه زنجیرهای کهنه را

از هم گسست

از یاد نخواهد برد چگونه آفتاب کمون

درخشان تر از همیشه می درخشید

از یاد نخواهد برد چگونه استخوان شاگرد نانوایا

هیزم کوره های نان نبود

از یاد نخواهد برد چگونه زندگی

در مدار حاکمیت کار

قهقهه می زد

آری از یاد نخواهد برد

چگونه دیکتاتوری پرولتاریا

در کمون

سرود می خواند

و پرولتاریا از یاد نخواهد برد

غرضی را که می توفد هم چنان

بر فراز جهان:

زنده باد کمون!

زنده باد کمون!

زنده باد کمون!

## زمان آخرین نبرد

زمان آخرین نبرد کی است ،

زمان آخرین نبرد؟

\*\*\*

رفیق !

سخن از آن زمانه نیست

که مشت‌هایمان به جیب

و خاک می خورد

تفنگ‌های رزم ما.

سخن از آن زمانه نیست

که شسته ایم ما ز روی سنگفرشها

لکه های خون

و نیست سایه "حصار" و "قصر"

به روی میهن ستمکشیده مان.

سخن از آن زمانه ایست

که بافه های گیسوی برنجکارهای شادمان

رهاست

میان بافه های گیسوی برنجزارهایمان

و نیست سایه ستمگری

و هست آفتاب.

رفیق

سخن از آن زمانه ایست

که تیز و ریز بارشی گرفته است

مزارع بهار کار را

وقورباغه ها

جست می زنند

شکار قطره های آب می کنند

و " گل بهار "

زردگون و تب گرفته نیست

پا به گل

به زیر بارشی مدام

نکرده خم کمر

که تا کند " وجین " <sup>۱</sup>

به دستهای قاچ - قاچ

برنجزار رنج را.

سخن از آن زمانه ای ست

که آفتاب

به روی خاک بگر

فشانده است سرودهای زندگی

و خیش منتظر

به دستهای "ممدلی برار" خیره است

و قلب " کوتکوتو " ی <sup>۲</sup> وحشی از بهار

می تپد

دگر ولی برار <sup>۳</sup>

چو پار

پیرار

نمی خمد به زیر بار

یا که مات

نگاه نمی کند به چشمهای " ورزا " ی <sup>۴</sup> " کلاج - ملاجی " اش <sup>۵</sup>

و زود یا که دیر

فروش نمی رود تمام هستی اش

به " شنبه بازار " <sup>۶</sup> ورشکستگی...

رفیق

سخن از آن زمانه ای ست

که من



- شاعری

میان کارخانه های مشترک

سرود خویش را نعره می کشم

سرود تازه ای که دود و روغن و صدای پتک

و شعله های آتشین کوره های ذوب

به روی سینه اش

هزار نقش زندگی

به جای می نهد

و با واژه - واژه اش

پرندگان کار

شاد می زنند چهچهه

سخن از آن زمانه ای ست

که تکیه می دهم

به دیوارهای موزه ها

و خیره می شوم

به یادگارهای رنج

و رنج

کلام و حشپانه ای ست

که باز مانده از گذشته های دور

درکتب...

سخن از آن زمانه ای ست

که عشق

پناهگاه هر گریز نیست

و "دولت"

نام کوچک تمام مردم است

و دوست داشتن

کار ساده ای ست

که هر کسی ز کودکی

چو نام مادر و پدر

به یاد داردش.

سخن از آن زمانه ای ست

که پرچم رهائی از خلیج

گشوده دامنش

نهاده سر

به روی سینه خزر

به قلب سرخ او

درخشش ستاره ای ست

و در میان کوچه ها و خانه ها و کارخانه ها

سرودهای میهنی

به رهبری

ستوده است توده های کارگر

\*\*\*

آه رفیق، رفیق، رفیق!

زمان آخرین نبرد کی است،

زمان آخرین نبرد؟

۵- خالدار

۴- گاو نر

۳- برادر

۲- کاکوتی

۱- کندن گیاهان هرز شالبزار

۶- بازارهای سنتی در روستاها و پاره ای از شهرهای کوچک گیلان که در روز شنبه برگزار می شود.

## حزب کمونیست

ستاره نیستم

تا قانونی شوم

برگذرگاه شب

\*\*\*

روشنی از توست

روشنی از توست

روشنی ی کهکشان – کهکشان ستاره سرخ

\*\*\*

هیزم نیستم

تا بسوزم و سرمایه‌ زمانه را

کمر شکنم

\*\*\*

شعله ها در دل توست

شعله ها در دل توست

شعله های سوزان خورشیدهای رنج

\*\*\*

نسیم نیستم

تا شتابان گذر کنم

بر سراسر سرزمین های بیداد

جنبش زمانه در توست

جنبش زمانه در توست

جنبش چرخ های زندگی

\*\*\*

موج نیستم

تا سراسر دریا را بپیمایم

و سر بر ساحل منتظر سایم

پیروزی از توست

پیروزی از توست

پیروزی سپاه پویای کار

\*\*\*

من

تنها

شاعری ام

و هر تار دلم را که می نوازم

آوازی از تو سر بر می آورد

آوازی از تو

ای همه آرزوها در تو پنهان

آوازی از تو ای سازمان آینده

ای نیروی متحد

ای آستان پیروزی

ای بازوان سازش ناپذیر کار

## زمان

آه زمان، زمان  
اگر نمی گذشتی ، نمی گذشتی  
امواج در به در آرام می گیرند  
و دریاهاى خفته بر می خیزند  
وقتی تو می گذری

بر بستر سکوت  
صدا جوانه می زند  
و مرگ

کشزار زندگی می شود  
وقتی تو می گذری

\*\*\*

آه زمان ، زمان  
اگر نمی گذشتی ، اگر نمی گذشتی  
خدایان مرموز  
ارواح سرگردان  
و نیروهای موهوم زمین و آسمان  
چونان کودکانی تسلیم  
قفل پنهانگاشان را می گشایند  
و دستان رامشان را  
در دست آفریدگارانشان می نهند  
وقتی تو می گذری

دوردستان نزدیک می شود  
و ناباورانه ترین آرزوهای مه آلود  
آفتاب گرم اکنونی مان می گردد

وقتی تو می گذری

\*\*\*

آه زمان، زمان

اگر تو نمی گذشتی ، اگر نمی گذشتی

تندیس های فرتوت بیداد

بر خاک می افتند

و سرداران کار کشته ستمگری

تاج خار بر سر می نهند

وقتی تو می گذری

نظم رنج در هم می ریزد

و رنجبران

نظم دادگرانه خود را می افزایند

وقتی تو می گذری

\*\*\*

آه زمان ، زمان

اگر نمی گذشتی ، اگر نمی گذشتی

وقتی تو می گذری

ما پیش می رویم بر موجهای تو

ما پیش می رویم به سوی زمانه ای که کول انبوه رنجکشان

بستر بی رنجی انبوه بیداد گران نیست

به سوی زمانه ای که خون کار

در رگ استنمار نمی دود

به سوی زمانه ای که نامهای مشترک

بر پیشانی اشیاء و آدمها

مهر می زند

و انسان حتی گیاهان و پرندگان و آفتاب را

"نوست" می خواند

\*\*\*

آه زمان ، زمان

اگر نمی گذشتی ، اگر نمی گذشتی

خرداد ۵۵

## از راه می رسد جمهوری دمکراتیک خلق

رام دستانش :

سرکش ترین چرخهای زمان

سوار تیز تک چالاک ترین اسبان آهنین کار

مشتانش :

آهنکوب

آهنکوب

چشمانش :

درخشان

منتظر

صیقلی از تلاشی همیشه

آئینه شگرفترین رنجهای استثمار

و قلبش :

تپش تاریخی جوان

سوزان

خروشان

او پرولتاریاست

و راه می سپرد هر صبح

به سوی کارخانه های نبرد

او شعله می کشد از بی تاب ترین آرزوها برای دگرگونی

او با واژه - واژه ی کارش

فریاد می کند

زیباترین ترانه ها را برای آینده

او معمار انقلاب

و پیروزی است

پس بگویند

بگویند

زیبنده تر از او کیست

برای رهبری زحمتکشانشان  
تا در هم کوبند تاریخی سراسر ستمگری  
تا بر پا کنند بیرق سرخ انقلاب را  
و به تخت بنشینند  
در جمهوری  
در جمهوری آزادی  
در جمهوری دموکراتیک خلق

\*\*\*

کودکش بر کول  
کوزه اش بر سر  
به دستی گرفته دامن  
به دستی دگر پیش می کشد  
افسار یابوی زندگی اش را  
او راه می سپرد از کنارهء کشتزار  
او باز میگردد  
از کار  
به سوی کار  
او باز می گردد  
تا کاسه آبی برای مردش فراهم آرد  
و ظرفی شیر برای کودکش  
و پشته ای علف برای گوسالهء منتظرش  
او باز می گردد  
از دل یک روز پر تلاش باز می گردد  
تا باز به پیشواز روزی دگر رود  
پس بگویند  
بگویند  
زیبنده تر از او کیست  
تا گوشه ای از سرزمین آزادی را بنا نهد



تا قد بر افرازد

در جمهوری

در جمهوری آزادی

در جمهوری دموکراتیک خلق

\*\*\*

در هم پیچیده به رنج

در هم تنیده با نخلش

قلیش سرخ تر از پوست اشترش

پوستش

سوخته تر از چشمان یارش

چشمش

آمیخته ای از آفتاب روشن

و گیاه فروردین

که به دوردستان زندگی خیره گشته است

او مردی ست از صحاری سوزنده زحمت

پس بگویند

بگویند

زیبنده تر از او کیست

برای همدمی

برای اینچنین دشوار

تا بر پا ایستد

بر سینه پیروزی

در جمهوری

در جمهوری آزادی

در جمهوری دموکراتیک خلق

\*\*\*

سراب تیز تکش مغرور

ز آنکه سواری چنین مرد

بر پشت برهنه اش

تاخت می زند

فرا می رود

از شیب کوهسار کار

بسوی بلندترین قلعهء آرزو

و شاخه های طلایی آفتاب

بر موهای آشفته در بادش

دست می کشد

او دلاوری ست

که بسیار میدانهای سخت ترین پیکارها را

رزمیده است

برای آزادی سرزمینش

خلقش

و تاریخش

او بسیار زخم خورده است

و هنوز به پیش می تازد

پس بگویند

بگویند

زیبنده تر از او کیست

برای همزمی

در نبردی اینچنین توانفرسا

تا سر برکشند

به قله فردا

تا تن به آفتاب موعود بسپارد

در جمهوری

در جمهوری آزادی

در جمهوری دمکراتیک خلق

\*\*\*

آه آری آری

از راه خواهد رسید

در سپیده دمان

پیروزی

وقتی که از چار جانب میهن در بندم

خلق ها به پا می خیزند

و می تازند

به سوی جمهوری

جمهوری آزادی

جمهوری دمکراتیک خلق

## سوسیالیسم

آری

نه بیشتر از لحظه ای

در پس سرپرده های سوخته استعمار

ما

به دروازه های سرزمین سوسیالیزم خواهیم رسید

در آن گاه

با زیباترین سرودها

با تپنده ترین دلها

و توانی یاد نا آورد

قفلهای زنگ زده عمری پایان گرفته را

درهم خواهیم شکست

و دروازه های کهنه را با گلمیخ های ستم

یک به یک

خواهیم گشود

و پا به زمانه ای روشن خواهیم نهاد

به آن سرزمین آفتابی.

این نه آرزویی ست فقط

خود آینده ای ست

که درخشنده ترین آرمانها را

با پرتوان ترین دستها

درخود نهفته است.

\*\*\*

خلقهای من

ای خلقهای بی شکست من

چه بسیار رنج برده اید

و چه بسیار

در پیکارهای نابرابر

زخم خورده اید

هر امروزی اما

ناگزیر به فردایی خواهد رسید

فردایی که در بسترش

تاریخی انسانی را

بنا خواهند نهاد

تاریخی که نقشه‌هایش

لبخندی

به لبهای کودکی ست

جوبیار زلال آزادی ست

و کشتزاری ست

شکفته در چهار فصل.

آری

ای خلق های بی شکست من

آغاز خواهید کرد

تاریخی دیگرگونه را

در آن کشور آینده

که روشنایی هاش

از آن ماست

آفتاب صبحدمانش

آفتاب آرمانهاست

و بهارش

زمستان رنج هاست

آری

آغاز خواهیم کرد

زمانه ای را که در آن گامها در پیش رو

دیواری از ستم نمی بینند

و انسانش

فاتحانه و

شتابناک

تا یگانگی با ابدیتی بیکرانه

پیش می تازد

و در پهنه های آن

هر چیز انسانی ست

و هرچیز قلبی دارد تابناک و تپنده

زیرا هر انسانی شاعری ست

که زبان اشیاء را می داند

و نه انسان تنها

که کهکشانش را حتی

به لهجه عشق می خواند

آه آری

آری

ما خواهیم درخشاند

خواهیم درخشاند

پرچم سرخ قلبهامان را

بر سینه سرزمین مان

و سوسیالیسم را

خورشید آسمانمان خواهیم کرد

و چراغ راههای آزادی مان خواهیم کرد

سوسیالیسم را

در زمانه ای که از راه می رسد.

## سرود کارگران کمونیست

ما

کارگران آزادی

آوازی نمی خوانیم

جز آواز کمونیسم

که آواز قلب ماست

و بازوان آزادی ماست

\*\*\*

چونان عقابانی که آشیان به قله ها دارند

و رو سوی آنان

بال می زنند

بال می زنند

و چونان دانه هایی که چشمه های آفتاب

به آسمان دارند

و با چشمهای سبز زندگی

بدان خیره گشته اند

خیره گشته اند

ما چشم دوخته ایم

به سرزمین آینده مان

\*\*\*

آری

آری

ما را جز این راهی نیست

که این میعادگاه تاریخی ماست

آیندهء ماست

نیروی دستها و پاهای ماست

و آزادی فرداها

آزادی ماست

\*\*\*

ما به کمونیسم خواهیم رسید

اگر چه تنی چند به جای مانده

در زیر توده های خاک

و خاکستر شده حتی استخوانشان

اما چراغ چشم و دلشان

بیدار مانده و

روشن

که می تپد در قلب ابدی راهپیمان

\*\*\*

رزم کنان : در راههای صعب رنج

آشتی ناپذیر : در نبردی چنین دشوار

خونبار : در سراسر تاریخ استعمار

اما ما خواهیم گذشت

خواهیم گذشت

و در هر سر منزل

قلعه ای استوار

آزادی برای رنجبران

و جمهوری برای خلق هایمان

سوسیالیسم برای کارگران

و ما باز خواهیم گذاشت

و زمین سنگلاخ نبرد

هم چنان شخم خواهیم زد.

و خون دانه های آرمان مان را

در آفتاب نبردهای شکست ناپذیر

خواهیم کاشت

و ما ، خواهیم گذشت

تا در صبحی درخشان

از آفتابی که سر بر می کشد از سینه هایمان



و نور می باشد به سرزمینی مشترک  
تا در روزگاری یاد نا آورد  
آنگاه که

زیبایی

سهم مشترک تمام مردم است

و کار

شعری ست که نام هیچ شاعری بر پای آن نیست

و آواز مشترک انسان هاست

تا در زمانه ای

که بر شناسنامه هایمان

تنها یک نام نقش بسته است

انسان

و هراسی مان نیست

از خنجر پنهان خصمان

به وعده گاهمان پای بگذاریم

\*\*\*

آری ما به کمونیسم خواهیم رسید

به کمونیسم خواهیم رسید تا هدیه کنیم

جهانی دگرگون را

به انسانهای دگرگون

و آنان بسازند

جهان را دیگرگون

جهان را دیگرگون.

## برای خلق

دوردست ترین بیابان های وطنم را بجویید

بر خارزارهای آن

قلیم را خواهید یافت

که می تپد

می تپد

می تپد

جستجو کنید نهفته ترین اعماقش را

دریایی خواهید یافت

و هیاهوی موجهای خلق ستمکشتم را

که می توفد

می توفد

می توفد

به پنهان ترین صداها گوش فرا دهید

به پنهان ترین صداهای سرود خوانش

به سرودهایش گوش فرا دهید

که می خواند

می خواند

می خواند

تنها برای خلق

تنها برای خلق

## مردان سرخ سرود می خوانند

مردان سرخ سرود می خوانند

مردان سرخ سرود می خوانند

مردان سرخ سرود می خوانند

\*\*\*

کدام دانه پوست می شکافد

در شیار کشتزاری

کدام آرزوی نهفته شعله می کشد

در قلب کوره ای

کدام زیبایی برهنه می شود

در زیر و بم زمزمه ای؟

\*\*\*

در مزارع شبانگاهی

روشنای تنهای ستارگان رنج می سوزد.

دهقانی اینجا

دهقانی آنجا

\*

نشسته بر بلندای "کتوم"

حکایت خونین رنجه را

در رگان پر درد آوازی بومی می ریزد

و قطره

قطره

می سوزاند زندگیش را

تا در روشنایی چشم های بیدار شب پاش

گرازی را مجال زخم خوردن تن برنجزاری

نباشد.

مردان سرخ سرود می خوانند

سرودی از کشتگاه های مشترک

تا در پهنای یکپارچه شان

آوازهای کشتگران

از رنج تهی شود.

مردان سرخ سرود می خوانند

سرودی از کتوم های متحد

از انبوه دهقانان بهم تکیه داده

و مزارعی که هیچگاه

از دندان هیچ جانوری

زخم نمی خورد

مردان سرخ سرود می خوانند

سرودی از گندمزاران آزاد

و گندمکاران آزاد

و کوهبار پشته های حاصل

و مردمانی که بر گرداگرد قلبهای شعله ورشان

با سرکشی روحی سرخ

زیباترین رقصهای رهایی را

می کنند بپا.

\*\*\*

گشوده می شود هر شبانگاه

دروازه های کارخانه هایی که، برای رنج بردن

سر پای ایستاده اند

و با رنج بردن

بر پای ایستاده اند

و رود بارهای زحمت

هر شبانگاه

سر ریز می کند در خیابانها

تا دوردست ترین زاغه ها

مردان سرخ سرود می خوانند

سرودی از کارخانه های آینده

که بر فراز آن

پرچم های فاتح کار

به اهتزاز در می آیند

و حصارها در هم فرو می ریزند

و زنجیر ها در هم می شکنند

و کارگران

نظم رهائی شان را

بر پا می کنند

با پتکهای فاتحشان

با تفنگهای قدر نشان

و با آوازهای حاکمیت شان

\*\*\*

مردان سرخ

سرود

می خوانند

مردان سرخ

مردان سرخ...

و دانه های آرمانها

پوست می شکافد

روشنا می گیرد

و زیبایی های دوردست

برهنه می شود

مردان سرخ

سرود

می خوانند

و به گوش می رسد

صدای فاتحانهء کار

که فرمان می راند به اهرمها

چرخ - دنده ها

و موتورها

و فرمان می راند

به اردوی زندگی

در راستای انقلاب

مردان سرخ

سرود

می خوانند

و به گوش می رسد

زمزمه آزاد زنان شالیکار

که جوانه های پیرویشان را

نشا می کنند

بر سرزمین کار

مردان سرخ سرود می خوانند

مردان سرخ

سرود می خوانند

و گسترده می شود بر ویرانه های کهنه جهان

پیچک های سرخ صدای نظمی نو.

---

• جایگاهی بلند در مزرعه که "شب پا" بر آن می نشیند و در شب از کشت مواظبت می کند.

## آنان و اینان

می آشوبد خوابشان را

جرینگ - جرینگ زنجیرها

صدای برخاستن رنج می آید هم چنان

از سوی کارخانه ها

\*\*\*

صورت آنان پلاسیده

هراسان

زرد و سرد

چهره اینان خشم آکنده

آتشباران

سرخگونه و پردرد

دندان آنان

خارش گرفته و

به خون آغشته

مشتان کارگران

پتک گونه

کوبنده

در دست ستمگران

نشان بیدادگری شان

بردوش باران

پرچم سرخ آینده مان

\*\*\*

آه آرایشی تازه می گیرد

صف اینان

برابر آنان.

آزادی رنجبران

- آری

جرقه خواهد زد

از این میان.



## از زندان (۷)

پوست شب

کشیده گشته بر سراسر زندان

سکوت

آئینه صداست.

\*\*\*

چونان قطره - قطره آب

که پتک می کوبد

بر حجمی تهی

چونان صدای خشک استخوانِ خار - بوته ها

که می شکنند در باد

چونان ضربه - ضربه مشت‌های شکنجه

که می کوبد

درد بر درد

طنین گام‌های زندانیان

می آید

می پیچد این تکرار ریتم مرگ

بر طبل خالی دالان

\*\*\*

آه کو صبح

کو صبح

تا گم شود در سرودهای گرم رفیقان

صدا‌های سرد شب؟

## از زندان (۱۰)

به نیم شبانش دیدم

می پنداشتم

در تاریک ترین گوشه های سلول

سلولی تنگ تر از طاقت پاره - پاره مردی

مچاله گشته است

و در این بی تاب ترین دمان

که کرکسان درد بر او کمین کرده اند

و در هجوم و گریزی پتیاره وار

مدام می فرساینش

مرگ را آغوش گشاده است.

می پنداشتم

از دهانی که لانه عقابان "نه" بود

می رود

جغد شوم "آری" پر گیرد

و زخم های وحشی توان فرسا را

کفنی گلگون

مرهمی ابدی فراهم آرد

\*\*\*

به نیم شبانش دیدم

نه آنگون که می پنداشتم

این چنین که دیدم:

بر روی گلیمی از زخم خفته بود

بر گلیمی

بافته با تارهای سرخ تازیانه

و پودهای کبود و سوخته سیم

بر ابدیتی از درد خفته بود

و ماران سوزش

بر دلش نیش می زدند

و سراسر پیکرش را

می خزیدند

در دریای رنج غوطه ور بود

و پیراهنش از لکه لکه ی خون

گلدار می نمود

آری این چنین دیدم

اما

نه بازو گشوده به سوی مرگ

و خزیده به زیر روانداز یأس

دیدمش

با لبخندی چندان روشن به لب

در آن تنگتازترین گوشه های سرنوشت آدمی

با لبخنده ای چندان بهار

که قلبهای تاریک فراوانی را

در زمستانهای آنسوی زندان

می توانست آفتابها ببخشد

دیدمش

در پس آسمان پلکهایش

گویی موج های آرمانش

سرود می خواندند

و در دلش گویی

کودکان عشقی یاد ناآورد

جست و خیزی شادمانه داشتند

و بانوی انقلاب

بر دهانهء خونین زخمهایش

مرهمی از پایداری می نهاد.

\*\*\*

به نیم شبانش دیدم

آری

نه آنگون که می پنداشتم

این چنین که دیدم:

خفته به روی بال آینده

بر سینهء تپندهء خلقهایش

پلکهایش

آه پلکهایش را انبوه درد بسته بود

در پس پشت پلکها اما

دستان توده ها

یک به یک دروازه های ستمگری را می گشودند

و در سرزمین بیکرانه

روشنا می گرفت آینده ای آزاد

و تاریخی دیگر

تولد می یافت

در میهنش:

تاریخی انسانی

بی زخم

بی زنجیر

بی...

پلکهایش را انبوه درد بسته بود

آری

اما در زیر چشم هایش

خطوط آرامش

در خطوط درد می دوید

و نسیمی از بهاران توده ای

بر تمام پیکرش

گویی که می وزید

آری به نیم شبانش دیدم

رفیق زندانی را

در شکنجه گاه

پس از تمام بازی های مرگ

و جنونهای معمول

اما

آن چنان

خفته بود او

که گویی در آسمانی به وسعت آغوش بیکران خلقتش

بال گشاده است

و یا گام می زند

در زیباترین ترانه های سرزمین آزادی

و یا عشقی تپنده را

در آفتابی انسانی

دانه بر می چیند

و تن عطشناک زخم ها را

سپرده است به موجهای پیروزی فردا

\*\*\*

آری

آری

این چنینم روشن

این چنینم بزرگ

این چنینم فاتح

به نیم شبانش دیدم

رفیقی از رفیقان خلق را

در گوشه ای از سیاهترین گوشه های دنیا

وقتی که قلبش می تپید برای آزادی پرولتاریا

و برای رهائی خلق ها.

"اگر اشعارم دوستان را مسرور کند

و دشمنانم را مقهور

پس من شاعرم

و من خواهم سرود"

یکی از شعرای فلسطین

## سرودم را به دور ریز (۱)

یاران. سرودهایم

شاعر نخوانیدم

اگر ترانهء مرا

بر لبان دختران رنج نمی یابید

تا همصدای آهنگ یکنواخت ماشین نساجی

تار و پود سرودم را باز بافند

شاعر نخوانیدم

اگر که واژه های سرودم را

جدا نمی کنند از خیل واژه ها

آنان که در دالان غبار آلود کارخانه ها

غربال می کنند چای.

یاران. سرودهایم

شاعر نخوانیدم

اگر ترانهء مرا

بر لبان کارگران مهاجر نمی یابید

که در بقچه های دربدری خویش

آوازهای بومی شان را حمل می کنند

و باز می گشایند سفرهء ترانه های رنج خود را

در شبان غریب.

\*\*\*

یاران

یاران

هر واژه ام

باید با قلبهای تپنده بیامیزد

هر واژه ام

باید بر کشتزارهای سوخته بیاویزد

هر واژه ام

باید از دهانه کوره های کار

بپا خیزد

تا کلامی ست اگر در سرود من

کلام خلق باشد

کلام پیرزن دهقانی

که دست می کشد بر کفل گاو آبستنش

و چشم می دوزد به روزهای دیگرگون

کلام پیرمرد دهقانی

که شخم می زند کشتزارهای آرزویش را

برای کشت دانه های نو

و درو میکند با داس خشم

حاصل رنج دیر پای رنجش را

تا نعره ای ست اگر در سرود من

نعره خلق من باشد

نعره کارگران متحدی که مشتشان فرود می آید

بر دروازه های بسته زندانهای کار

بر قوانین رسمی استثمار

بر تاریخ وحشی رنج

\*\*\*

آه یارانِ سرودهایم

اگر که در سینه ترانه های خونینم

نمی تپد قلب جوان آینده

شاعر نخوانیدم

شاعر نخوانیدم.

## در راه دزمک\*

از راه طولانی باز می گردند

و راهی طولانی در پیش دارند

\*\*\*

پیشاپیش

مردان خونین می گذرند

با فانوسهای روشن آگاهی

و گله های مهاجم تاریکی را

به پس می رانند

و راه ناهموار

آنان را به پیش می خواند

به پیش می خواند

به پیش می خواند

\*\*\*

لغزش سنگپاره ای

از زیر پای

سکندری رهرویی و

دست گرفتن یاری

و راه ادامه می یابد

و شب در مسیر گامهای روشن شان

پاره - پاره می شود

\*\*\*

دندانهای سرد زوزه ای کشدار

فرو می رود در گوشت

و آواز نامعلوم پرنده ای

می رسد بگوش

هیاهوی همهمه گر رودخانه ای

خروشان



از عمق دو دره بر می خیزد

و صدای زلال زندگی

آنان را به پیش می خواند

به پیش می خواند

به پیش می خواند

\*\*\*

سلطهء سیاه تیرگی

از هجوم اختران

زخم می خورد.

و باد شمالی

پاره ابری را

از کناره ماه

می گریزند

و روشنایی های اندک

از سپیده دمانی

با آفتاب فراوان

خبر می آورد.

\*\*\*

در دور دست

روشنای کوچکی سوسو می زند.

\*\*\*

ماده گاوی "کلو" \*\* می زاید شاید

شب پایی

مزرعه ای نیم سوخته را می باید شاید

خوش نشینی

شبانۀ کوچ می کند شاید

و شاید

شاید

یاری به دیدار یاری می رود شاید

فانوس رهروان

آنان را به پیش می خواند

به پیش می خواند

به پیش می خواند

\*\*\*

از راهی طولانی باز می گردند

و راهی طولانی در پیش دارند.

فروردین ۵۶

---

\* بلندترین قله در گسلان

\*\* گوساله تازه زاده شده و نر.

## طرح

در دره

باد

چوپان گله رود است.

هی می کند

سوی طویله دریا

موج - موج آبهای کوهپایه دیلمان و

آسیاب را

\*\*\*

در ده

تارهای صدا ، می تند

بع بع گوسفندان

بر آسمان

و باد

کلاف آشفته ای ست

که گشته است هر سو روان

در شاخه های خشک گیاهان

میان درهای نیم باز کلبه های دهقانان

\*\*\*

مهاجران

مهاجران

مهاجران

جاری به سوی شهر در راهند

جریان آرام جویباران

افتاده ره به سوی کارخانهء طوفان

## شاید

با یاد ناظم حکمت

شاید

شاید بسی دورتر از آن زمان که به خاکم می سپری

بر ایوان خانه بایستی

و آنگاه که گیسوان آفتابگونت

بی تابتر از گندمزاری

در بادها رهاست

برای خلقهای فاتح مان دست بتکانی

برای خلقهایمان

که از میداین نبردی پیروز باز می آیند

سرود می خوانند

پای می کوبند

\*\*\*

شاید

شاید بسی دورتر از آن زمان که به خاکم می سپری

در میانه ی شالیزار سر بلند کنی

و آنگاه که دستان قاچ قاچت

"تیم"ها را چالاک تر از همیشه

در گهوارهء خاک نشا می کند

به رفیقان فاتحمان لبخندی

به رفیقانمان

که غبارآلود از جاده های پیکاری پایان گرفته باز می گردند

آواز می خوانند

قهقهه می زنند

\*\*\*

شاید

شاید بسی دورتر از آن زمان که به خاکم می سپری

کنار دروازه باز کارخانه ای آزاد بپا خیزی

و آنگاه که شیرین ترین آرزوهای زندگی

در می آمیزد در ذره ذره عسل چشمهایت

برای کارگران فاتحمان سرود بخوانی

برای کارگرانمان

که در پسینگاه نبرد

پرچم آلوده به خون تازه شان را

بر بالای بلندترین بامها می افرازند

و بر قلبش نقش می کنند

نشانه های فتح را:

داسی دست انداخته به گردن چکشی

و با ستاره ای که بر تارکش می درخشد

آری

شاید

شاید بسی دورتر از آن زمان که به خاکم می سپری

تو همصدای توده هایمان بخوانی سرود آزادی را

دورتر از آن زمان

که چشم هایم از انتظاری طولانی خشکیده

قلبم دیری توان تپیدن را از دست داده

و استخوانم حتی

بدل به خاک کشتزاری گشته

و تنها شقایقی سرکش شاید

از سینهء گورم روییده

اما ای یار

ای یار

به یاد آر

حتی در دوردست ترین آینده ها هم اگر باشد

آن روز فرا می رسد

آن روز

فرا

می رسد

و تو

در سرزمینی دیگرگون

صدای

مرا

باز خواهی شنود

صدای مرا

در آن دور دست ترین آینده

باز خواهی شنود

و آن روز

فرا می رسد

فرا می رسد.

## به روبرو بنگر پرولتاریا

به روبرو بنگر  
باز ، به روبرو بنگر  
زیرا  
تنها  
تو می توانی  
بی آنکه پلک فروبندی  
ژرفنای تیرهء حوالی بیداد را بشکافی  
و با چشمهای روشن آگاهی  
آینده را بسرای  
آفتاب را بسرای  
و پیروزی را  
در دوردست ترین زمانها بسرای  
و بسرای زیباترین سرودهای آن روبرو را  
برای توده ها

\*\*\*

به روبرو بنگر  
باز به روبرو بنگر  
زیرا  
تنها  
تو می توانی  
چنین مشتاق  
چنین پایان ناپذیر و جوان  
به روبرو بنگری  
که فردا از آن توست  
ای پرولتاریا  
بستر موجهای گران توست  
میدان پیکار و

پهنهء بارآور کار توست

ای پرولتاریا

\*\*\*

به روبرو بنگر

باز به روبرو بنگر

بنگر آن سوی دندانهای بالغ بیدادگری را

بنگر آن سوی دهان گرسنهء سرمایه،

آن سوی لحظه های سرد گرسنگی را

بنگر آن سوی جنگل چوبه های تیرباران

آن سوی اجساد شقه - شقه زحمتکشان

آن سوی زاغه های منتظر و ویران

آن سوی نبردهای آشتی ناپذیرتان را

آنجا

در روبرو

ستارهء سرخ سحری

سوسو می زند

آن ستاره از آن شماست

آن ستاره از آن شماست

آنجا سرزمین روشن آینده تکرار می شود

در زندگی آزاد کارخانه ها

در رشد آزاد گندمها

در لبخند آزاد کودکان

آن سرزمین از آن شماست

آن سرزمین از آن شماست

آنجا

در روبرو

جنگلی از داسهای صیقلی

می درخشند در آفتاب سرخ

و درو می کند برنجزاران مشترک را



آن داسها از آن شماست

آن داسها از آن شماست

آنجا

در روبرو

- آری

پتکهای محافظ خونین

پاسداری می کند از میهن تهی از استعمار

آن پتکها از آن شماست

آن پتکها از آن شماست

\*\*\*

به روبرو بنگر

باز به روبرو بنگر.

## سرودم را می جویم

کشتزارهای آفت زده را

جستجو می کنم

بین بوته های چای را

گل و لای بیجارها را.

بو می کشم

خونی را که بر خارزارها

خشکیده است.

دنبال می کنم

نقش پاهای زخمی خوش نشینان را

در جاده های دربدری.

جاری می شوم

در زمزمهء گندمزارهای سوخته.

و نفس می کشم

نفس می کشم

نفس می کشم در دود کارخانه ها.

تا در دره های رنج و

بر قلعه های شادمانی توده ها

باز یابم

واژه - واژه سرودم را.

## تصویر یک اعتصاب

صبح یک روز زمستانی

آنگاه که آفتاب رنگ پریده و سرد

با چشم های پر ز خواب

خمیازه می کشید

در بستر چرک آلوده سحر

بر خاست

مثل همیشه، خورده نخورده یک لقمه نان و چای

قدم نهاد به راه کارخانه رنج

\*\*\*

آنجا

در صحن استنمار

خوک معطر

باز آمده بود و

آهنگ تازه ای ساز کرده بود

باز راه تازه ای

برای مکیدن خون

آغاز کرده بود.

\*\*\*

مثل عقابهای ماده ای

که ناگاه لاشخواران

حمله کنند به لانه ها و جوجه هایشان

مشتان تپنده اش

درون جیب ها

پرپر می زدند،

تا بی اختیار

سر خود و خشمگین و کینه دار

پرگیرند

منقار آهنین نقرتی دیر پا را

بر چشم خصم فرود آرند.

چشمان او اما

ناگاه

افتاد به صف انبوه همزنجیر

چشمهانشان

- چون چشمهای او

کوره های ذوب بود

که شعله می کشید

و سینه هاشان

- در امتداد تخته سنگ سینه ستبر او

صحنه های پایداری بود

ایستاده استوار

دیوارهای محافظ بود

برای کار.

و اندیشه ای یگانه

در آسمان ابری شان بال و پر می زد

و صاعقه وار می شکافت سپاهی را

پس مشت منفردش پیوست

به مشت‌های همزنجیر

و جنگلی از پتکهای سرفراز

در بادهای اعتراض

سرود مشترکی را

همزمان نمود آغاز

\*\*\*

فردا

خاموش بود صدای ماشینها

آنها

سکوت کرده

دهان بسته

منتظر نشسته

تا بال گیرد به جای نعره های یکنواخت شان

غرنده فریاد اعتصاب.

## از کردستان (۴)

سرزمینی با سپیده دمان دیگرگون  
آنجا که صبحگاهان زبانی دگر دارد  
و مرگ در روشنای خیره کننده زندگی  
هزار بار تحقیر می شود

\*\*\*

نه درختانی  
قرص  
در سنگسار هلت روئیده  
و نه کوهسارانی  
بلند برخاسته  
پای در پهنشت فرو کرده

آنجا  
در میانه دشتی لخت  
آنان ایستاده بودند  
استوار  
برابر دهان مرگبار تفنگها

آنان  
که چشمهای بسته شان حتی  
درخششی سوزان داشت

آنان  
که قلبشان بر لبه مرگ حتی  
شعله در او سرخ می تیپد  
آنان که کلام آخرین سرودشان :

مردم

مردم

مردم

با خونشان می آمیخت

آنان

آنان

آنان که عمری در جستجوی آزادی

از نبردی

به نبردی دیگر رفتند

و هربار

بنام آزادی

در میادین سرکوب تیرباران شدند

\*\*\*

آه آری

سرزمینی با سپیده دمان دیگرگون

سرزمینی که روشنایی اش را

از آفتاب سینه مردانش می گیرد

و صبحش

در چشمان بیدار مردمانش

لانهء همیشگی دارد

شهریور ۵۸

## از کردستان ( ۵ )

ما شکاف خونین چشمهامان را

رو سوی شما می گیریم

ای پیکارگران آفتاب

ای سرود خوانان سرزمین باز برخاسته خونین

ای آفتابکاران کردستان زخم

بر زخم

ما

آری

از یاد نمی بریم

صفوف شتابناک مردانتان را

که گلوله های دشمن را تحقیر کردند

در آن لحظه های مرگ و زندگی

و فاتحانه بازگشتند

از دره های کوهسارانتان

ما از یاد نمی بریم

روستاهای سوخته تان را

که از میان شعله ها می آمد

اما سرخ

اما سرخ

ما از یاد نمی بریم

سرودهای پیشمرگان رنج را

بر کولی تفنگ

بر کولی دسته - دستهء گنم

تا از نبردی به نبردی دیگر

کوچ کنند

ما شکاف خونین چشمهامان را

رو سوی شما می گیریم



رو سوی شما

که انقلاب را

بر فراز دستهاتان گرفتید و

هر صخره را سنگر نبود کردید

و در شبان سهمگین کشتار

سرمای جهانی ستم را

بر گرد قلبهای شعله ورتان در هم شکستید

بر گرد قلبها

و در امتداد شلیک آتشین گلوله ها

ما از یاد نمی بریم

شما

بر تمام جاده های بومی

فاتحانه گذر کردید

تا لاشه های دشمن را

از خاک بارور بروبید

ما شکاف خونین چشمهامان را

رو سوی شما می گیریم

و پرده های سیاه و هم را

می دریم

و قباهای خرافات را

پس می زنیم

و نقاب های فریبناک سرمایه را

می شکافیم

تا به سوی شما بال بگشاییم ...

ما شکاف خونین چشمهامان را

رو سوی شما می گیریم

و چشم بر می گیریم

از فریب ها

هیاهوها

همه ها

از هر آنچه که شنیده می شود

از فراز اریکه قدرت

ما شکاف خونین چشمهامان را

رو سوی شما می گیریم

و می بینیم در لوله های ساکت تفنگهاتان

قلب سرخ شما را

که شلیک می شود

و آوازهای سرزمین رهائی را

فریاد می زند.

ما شکاف خونین چشم هامان را

رو سوی شما می گیریم

ای پیکارگران آفتاب

ای سرود خوانان سرزمین باز برخاسته خونین.

## توفانی دیگر

به توفانها بگو تا دم فرو بندند

بگو هر گردبادی را

میان سینه زندانی کند

غوغای غرش را

بگو تا رعد

یک چندی به خاموشی سپارد گوش

پگو تا صاعقه

یکدم ببندد چشم

که بگشودند خیل خلقهای تحت استعمار

دهان رنج

گسسته بند می توفند

می کوبند

به روی ساحل آرامش سرمایه خشم آشوب

گریبان چاک

می خوانند:

"گرسنه کاسه صبرش شده لبریز

نمی خواهد بماند باز در چنگال سرمایه"

\*\*\*

تنوره می کشد از سینه توده

توفان غضب ها

می کند تهدید او

با تندر فریاد

درخشان است درچشمش

هزاران شعله های آذرخش خشم

\*\*\*

کنون فامیل رنج و کار

به ره افتاده سوی صحنهء پیکار.

## انزلی

مردان توفان می آیند

مردان توفان

مردان توفان

کشتی سهمگین گرسنگی

بر دوش موجهای خشمناک

می لغزد

و پیراهن خونین،

چونان پرچمی

بر فراز دکلهای مشت

می رقصد

\*\*\*

مردان توفان می آیند

مردان توفان

مردان توفان

پاکوبان

پاکوبان می آیند

مردان توفان:

گرسنه

انبوه

سهمناک

شتابان

شتابان می آیند

\*\*\*

می آیند ماهیگیران

با تورهای رنجشان

تا به دام اندازند نهنگ های سرمایه را

می آیند ماهیگیران

در زیر رگیارها

تا تلاطم آبهای بند گسستهء خروشان را

نعره بر کشند

بر بستر خونین سینه ها

می آیند ماهیگیران

رو در روی صف گرسنهء تفنگها

تا فانوس قلب خویش را

به دست گیرند و

به پیش خوانند

سر نشینان سفینه های سرگردان نبرد را

می آیند

می آیند

تا بادبانهای نبرد را بیفرازند

و رو سوی روشنای سرخ آینده

به پیش تازند

و می آیند ماهیگیران

تا در صبحدمانی دیگرگون

بر افرازند پرچم حاکمیت خلق را

بر بالای برجهای دریایی از ستیزها

## سرودی برای شانزده آذر

ستارگان سوختند و

کلام سوزنده

بر آسمان نبرد میهنی، سرخ

شعله کشید :

مرگ

بر

آمریکا

\*\*\*

اینجا کجاست

اینجا کجاست

که حتی نام ماههمان در آمیخته است

با حماسه های شعله ور نبرد

اینجا کجاست

اینجا کجاست

که روزهامان حتی

با خون آشکار پیکارها

مُهر خورده است

اینجا کجاست

که گرد بادهای نبرد

بی وقفه می پیچید

در دهلیزهای زمان؟

\*\*\*

شبی مرگیار

نعل می کوبید

بر دروازه های وطن

و فصل برگ ریز

بر جاده های زمان می تاخت

و بر پیراهن شعله ور " آذر"

خونابه های کشتار

زبانه می کشید

\*\*\*

آه

چه روزهایی

چه روزهایی!

بر میادین شکست

یاران

دسته به دسته

به خاک می افتادند

و درخت کهنسال خلق

سوخته از آتش مردادی

به چشم می دید که بادهای مسموم

برگهای جوانش را

به یغما می برد

هر سو

چه روزهایی

چه روزهایی:

فرو ریختن جوانه ها

به خون غلتان

در هم تنیدن خون

با ترانه های بدروشان

سوراخ - سوراخ قلبهای دلیر

در خشم جوش خود تپان

آه آری

چه روزهایی!

گریز گیاهان هرزه

با ریشه های کاذب در باد

و ماندن گلهای سرخ

با شعله های عاشق خون در رگ

ماندن

برای باز رویدن هزار قامت برافراشته فریاد

ماندن

برای ریشه دواندن در فصل مرگ

ماندن

برای خواندن سرودهای زندگی

با دانه های پنهان

در طول روزهای سرد زمستانی

که از راه می رسید

\*\*\*

از کوهساران می شنویم

از کوهساران

از بادهای می شنویم

از بادهای

از پرندگان و گیاهان

ما می شنویم

فریادهای آخرین تان را

ای سرداران پیکارهای پایان نیافته

\*\*\*

چه سالها

که نامتان را

در کوهساران به نعره برآوردیم

در کوهساران

و در میان دره های خفته و خاموش

چه سالها

نامتان را رودبارهای سرکش کردیم

که در سنگلاخها جاری ست



چه سالها

چه سالها

نامتان را پرچم نبردها کردیم

و در سرودهای خشم برافراشتیم

\*\*\*

ما در کجای زمان ایستاده ایم

در کجای زمان

که در سیاهترین شبان میهنی

چشمان خیره ستارگان خونین

فرداهای قیام را

تکرار می کند

ما در کجای زمان ایستاده ایم

در کجای زمان

که قانون سراسری زمین

توفان مداوم انقلاب هاست

و آرمانهای سرخ

با گامهای انبوه توده ها یکی ست

و پیکارهای بی امان

پندارهای شیرین دور نیست

آه

ما در کجای زمان ایستاده ایم

که از چارسوی زمین

طنین تلاطم فتح می آید؟

\*\*\*

امروز

باز می آییم

با سرودهایتان

نه درکوهساران

و نه در دره های خفته و خاموش

در قلب جنبش خلق باز می آئیم

با نام های دلیرتان باز می آئیم

باز می آئیم

آنجا که فریادهای متحد مردم

سیلاب وار می پیچد

آنجا که حصارهای سازش موقت

سست می شود

در زیر موج ضربه های توفان توده ها

آنجا که سر بر می افرازد

بلند

فریاد آشتی ناپذیر شما،

از سینه های توده ها:

مرگ بر آمریکا

مرگ بر آمریکا

## هفت سین سرود

بر سفره های سرخ "هفت سین" سینه های ما

هفت سرود

با طنینی شادمانه

سر بر می افرازد

\*\*\*

آه ای دهانهای گرسنه

ای گلوگاه زحمت و رنج

ای زبان سرخ انقلاب

با ما بخوان

هفت بار سرود "ستارگان سرخ شعله ور" را

که خونین

خونین

به راه تیره مان می سوزد و

خاکستر نمی شود.

با ما بخوان

هفت بار سرود "سرفرازی انقلاب ناتمام" را

که در بهاران توده ای

زخم می خورد، اما

شکوفه می دهد هم چنان

با ما بخوان

هفت بار سرود "سازمان سرخ کار" را

که جوانه می زند

از تابش آفتاب گاهی

سرزمین بارآور نبرد کارگران

و ریشه در ریشهء علفهای هرز سازش می افکند

تا بخشکاند

ریشه های خیانت را

تا استوار

به پیش تازد

پیشاپیش رنجبران

با ما بخوان

هفت بار سرود "سبزه زاران مشترک" را

که بار خواهد داد

بر سینهء کشتگاههای دربند دهقانان

با ما بخوان

هفت بار سرود فتحانه "سوسیالیسم" را

که نطفه خواهد بست

در رحم جمهوری دمکراتیک خلقمان

با ما بخوان

هفت بار سرود "ستم های پایان گرفته" را

که بر گورهای آن

پرچم سرخ فاتحان

خاطرات سالیان ستمگری را

خواهد روفت

و پتکها و داسهای در اهتزاز آن

بر سراسر میهن

مُهر حاکمیت رنجبران را

خواهد کوفت

با ما بخوان

با ما بخوان

هفت سرود رهایی را

اینک که نوروز می آید

اینک که می آید نوروز کاوه های آهنگر

تا بار دیگر

ضحاک را

در بند انقلاب خلق ببندازد.

اول فروردین ۵۹

## آنان هیچگاه نمرده اند

برای رفقای شهید بخش منشعب سازمان مجاهدین خلق ایران.

ناقوس خاطرات خون را به صدا آرید  
و بر طبل های بیدار باش قافله بکوبید  
تا اینک

قد برافرازم بر بلندنای قلم  
و فریاد برآورم

آواز های ناتمام آنان را

آنان که بیهوده نمرده اند

وقتی که گامهانشان می تاخت

بر جاده های آینده

\*\*\*

آه چگونه بگویم

چگونه

از آنچه بر شما گذشت

ای یاران گمشده درخون؟

آری من بسیار سروده ام

چشمان ملتهب ماهیانی را

که بر سواحل صید

خود را به صخره و شن می کوفتند

و باعطش خونین خویش

بر مرز مرگ و زندگی

چشم می دوختند بر پهنه های آب

من بسیار سروده ام

هزار شاخه یخزده درختان جوانی را

که با جوشش جنون آسای زندگی در آورده ها

در فصل سرد مرگ

استوار

به پای ایستادند

من

من

بسیار سروده ام

دانه های عاشق فراوانی را

که در اعماق تیره خاک

با انتظاری تلخ

دریچه های تاریک قلب خویش را

می دریدند

برای ذره ای آفتاب.

اما چگونه

چگونه

از آن چه بر شما گذشت بسرایم

آی... آی

من

از امیدهای آتشبار مردان میدانهای نبرد حرف می زنم

که در باران شلیک گلوله های مرگ

به خاک می افتادند و

باز بر می خاستند

با هزار پرچم خونین آرزوهایشان

در دست

من از سرگذشت شعله ور زنانی حرف می زنم

که درد گران خلقهای زخمی مان را

می انباشتند

در سینه های عاشق خود

تا در تاریکترین لحظه های شب میهنی

خود را زنده زنده بسوزانند

چونان چراغی افروخته

بر گذرگاه پیکارهای مرگزای

من

حرف می زدم از یارانی که چونان کویری عطشناک

سیلاب رنج مردم خویش را بلعیدند.

و باز لبان تشنه شان

از عطش می سوخت

\*\*\*

آه

یاران

باز آید

با باران رنجی که برده اید

و بر ریشه های این ترانهء بدرودم

سخت بیارید

رگبارهای آرزوهای خونین خویش را

\*\*\*

آری هنوز باز مانده است رد خونین گامهانشان

در محله های رنج

آنجا

آنجا که باز می آیند

مردان سرخ

از سفری توانفرسا

هنوز بازمانده است رد خونین گامهانشان

در حوالی کارخانه های منتظر

آنجا

آنجا که چشم بر می گیرند

آرام

آرام

مردان سرخ

از آسمان سترون

و خیره می شوند



به دستهای آفرینش گر کار

و قوانین سخت زمین

هنوز باز مانده است رد خونین گامهانشان

در گوشه و کنار میهن در بند

بر سنگفرش کوچه ها و خیابانهای آشنا

بر برگ های درختان بومی

آنجا

آنجا

بر جاده هایی که در انتهای آن

روی بر می تابند

مردان سرخ

از انزوای مهلک خویش

و در می آمیزند

با انبوه صفوف جاری مردم

و به یکسوی می افکنند

و سوسه های بیهوده قهرمانی را

آری هنوز باز مانده است رد خونین گامهانشان

بر گرده زمان شاق گسستن

دوباره پیوستن

آنجا

آنجا

که پایان می دهند

مردان سرخ

به رگبارهای عصیان های بی طاقت

و پشت می کنند به گردنفرازی مجرد کوهساران :

نه در پا توان همراهی

نه در کام زبان هموازی

آری

هنوز باز مانده است رد خونین گامهانشان

\*\*\*

یاران

یاران

به جستجوی شما باز می آیم

اگر نه با پیراهن خونین تان

بسان پرچی در باد

اگر نه باستارگانی سرخ در دست

بسان چراغی برافراشته در شب

اگر نه با قلبی برهنه در مشت.

بسان پرنده ای ملتهب

با سرودی تپنده اگر باشد

به جستجوی شما باز می آیم

\*\*\*

بر گورهای گمنام تان اگر سنگی ست

بر گیرید

تا چشمهای منتظر و گشوده تان

در کوچه ها و خیابانهایی که بسیار بر آن

تنها رزمیده اید

این بار بنگرند که چگونه انبوه ماهیان سرخ

در دریای توده ها

در قلب توفان های یاد نا آورد

به پیش می تازد

تا بنگرند

این بار

بر هر درخت برهنه

جوشیده است

گلهای سرخ جوان

تا بنگرند

اینجا

زندگی با مرگ آشتی نمی کند

و بر هر لب ترانه ای ست

که سرودهای گمشده آنان را

به نعره می خواند

بر هر دست تفنگی ست

که آرزوهای دور آنان را

شلیک می کند.

آری

از گورهای گمنام شان اگر سنگی ست

بر گیرند

تا بنگرند

اکنون

چگونه خلق در جاده های زمان می جوشد

و پیش می رود

رو سوی فردایی که آنهمه تنها

در سرودهایشان

به خون خواندند

فردایی که تعبیر روشن زندگی آنان است

فردایی که کار زنجیر هاش را می گسلد

و پاره می شود بر گرده زمین

بندهای کهنه زمان

فردایی که ادامه یابد

در لبخندهای آزاد یک کودک

در رقص شادمانه یک داس

و در گردش فاتحانه یک چکش

فردایی که معنای آزادی

کارگری است در کارخانه مشترک

دهقانی است در کشتزار مشترک

و پرچم سرخی است

که مشت مشترک خلق را

به اهتزاز می آرد

\*\*\*

وقتی باد های مرگ فاتحانه بر اندامهای بر افراشته شان پیچید

در ذهن سرخ شان

شعله های آرمانها فسرد

چرا که دیگر

زندگی در رگانشان نمی جوشید

و در قلبشان

مشعل فروزان از شوری شگرف

برای همیشه مرد

چرا که قلبی روشن

در سینه شان نمی تپید

و سکوت

کفنی گشت

بر آوازهای ناتمام شان

چرا که لبهانشان برای همیشه

بخزده از سرمای جهنمی

دیگر سرود تازه نمی خواند

اما

اینک ما گام می زنیم

در راههای رهایی

با خورشید آرمانهای مشترکمان

در ذهن

با قلبی که دیوانه وار

از اشتیاقی تپنده می سوزد

و با آوازهایی

که زمانی

بر لبانشان گرم

جاری بود

زین رو

اکنون

فریاد می کشیم:

پاران

پاران

شما هیچگاه نمرده اید

هیچگاه

شما

نمرده اید

در قلب راههای سرخ نبرد

تپش هایتان

جاری است

## کارگران می پرسند از شاعران\*

به رفیق کارگر- خ

کارگران می پرسند:

آنگاه که بورژواها

می جووند گوشت تتمان را

با دندان کارخانه ها

شاعران چه می کنند

حاشا و تماشا؟

یا می سرایند سرودها

با رگبار واژه های افشا؟

\*\*\*

کارگران می پرسند

آنگاه که شگرف ترین حماسه ها

سرود می شود

در جرینگ - جرینگ گسستن زنجیرها

و در چکاچک خونین تیغ های آختهء گذشته و آینده

شاعران چه می کنند

می سرایند انفجار آهنازه های رنج را

یا با خیال هاشان

و تصاویر پوچ فاخرشان

چونان زنان اشرافی

به طنازی

می خرامند بر خرمن کاغذها

هان؟

چه می کنند؟

"می سرایند یا می خرامند بر خرمن کاغذها؟"

\*\*\*

کارگران می پرسند

آنگاه که سپاه زحمت

رزم کنان

نظم بیداد را

فرو می ریزد

شاعران چه می کنند

می ستایند پرولتاریا را به رهبری

یا نشخوار می کنند کابوسهایشان را از زندگی؟

چه می کنند، هان؟

نشخوار می کنند یا می ستایند؟

کارگران می پرسند

آنگاه که روستاها

با تپه ها

و درختها

و دام ها

با کشتزارها

کشت کارها

و کشت ها

می سوزد در لهیب مهاجمان سرمایه

شاعران چه می کنند، چه می کنند؟

چونان موشهای کور

می گریزند به سوراخهای اندوه

و سر می دهند زوزه ها و زنجموره هایشان را

یا به پا می خیزند و

می افزازند پرچم سرخ سرودها را

چه می کنند؟

می گریزند یا به پا می خیزند؟

\*\*\*

کارگران می پرسند

آنگاه که دریای ستیز طبقات

می خروشد و

می جوشد

شاعران چه می کنند

می لمند بر سواحل امن هنر بی طبقات

یا در دل توفانها و تاریکی

می افروزند فانوس سرخ سرودهاشان را

\*\*\*

آی شاعران ... بنگرید!

این کارگرانند که فرمان می رانند:

درهم فروریزید

زندان شعرهایتان را

بگسلید زنجیر پندارهایتان را

از دست و پا

سرود بسرایید از رنجهای

نبردها

و پیروزی ها

تا ما

با میلیون - میلیون دهانها

نعره بر آوریم آنرا.

- 
- بر اساس شعر "شاعران" از رفیق خ که در آن می پرسد: "شاعران چه می کنند می سرایند یا می خرامند بر خرمن کاغذها..."



### پرچم سرخ

با رگ، رگ خویش تار و پودش بافیم  
یک چکش و داس در وجودش بافیم  
از خون دل خویش کنیم رنگش سرخ  
این پرچم فتح با سرودش بافیم

### هنوز

هر لحظه تو گویی شب تاری ست هنوز  
در خانه و کارخانه خاری ست هنوز  
از خار ستم کفّت پر از زخم و دمل  
آه! مرهم انقلاب "کاری" ست هنوز

### موسم پیکار

دیوار کهن دگر ترک دار شده است  
امروز دگر موسم پیکار شده است  
در پیش، جهان تازه بیداست کنون  
برخیز! زمانه با تو همیار شده است

### با چکش و داس

با چکش کار کاخ را ویران کن  
با داس، درو سر ستمکاران کن  
در میهن آزاد دگر باره بخیز  
بر گور نظام کهنه، نو ایران کن

### باز بیدادگران

باز بیدادگران و باز کشتارگران  
کشتار کنند خلق و پیکارگران  
در غلغل خون، پرچم پیروزی بین  
بر پاست کنون به شانه کارگران

### سرود کارگران

از هر چه که کهنه است دل بر بندیم  
رودیم و کنون بار سفر می بندیم  
بنگر که چگون در رحم زحمت و کار  
ما نطفه دنیای نویی می بندیم

### پیکارگران کارگر

پیکارگران : کارگر باید شد  
همرزم تمام برزگر باید شد  
آینده از آن توده رنجبرست  
در راه جهان نو، سپر باید شد

### کارگر

در خانه و کارخانه بیدار تویی  
تو رهبری و سپاه پیکار تویی  
در پنجه تو چراغ آزادیها ست  
بفروز! ستاره شب تار تویی

### محکمه خلق

چون موج به موج، رود خونست روان  
این میهن من دلش به خونست تپان  
در محکمه خلق بپرس از دشمن  
چون بوده و حال چونست زمان !!!

### حاصل کار

کارت چو یکی کشتگی هست در آن  
بس دانه رنج و درد گشته است نهان  
پیداست که در فصل بهاران حاصل  
باغی است، گلش پرچم پیروزی مان

### روشنی فتح

هر کارگری شده ست پیکارگری  
با مشت گشاید او به دیوار دری  
برخیز زجا و در رهش گام گذار  
بین روشنی فتح گر هشیار سری

### چراغ سوسیالیسم

چون نور چراغ سوسیالیسم است به راه  
با اخگر آن شب ستم هاست تباه !  
کی خصم شود فاتح پیکار آخر؟  
مرگ است نصیب او، رهائی از ما.

### خشمِ گران

رگبار گشوده اید بر کارگران  
بس سوخته اید مزارع برزگران  
کشتار نموده اید و غارت بسیار  
فرداست بسوزاند تان خشمِ گران

### فریاد

گر مرگ ببارد به سر میهن من  
خونینه شود تمام پیراهن من  
بیهوده کنی سعی دهانم بندی  
فریاد زند هزار زخم تن من .

### به کام رنجبر

چون چرخ به کام رنجبر می گردد  
برخیز که زندگی نو می خندد  
خورشید جهان تازه گشته پیدا  
در صبح ، تن سیاه شب می ترکد

## قیام

ضامن سازش کشیده شد

و انگشتهای خشم

ماشه منتظر قیام را فشرد

\*\*\*

آهای بنگریدشان

بنگریدشان

با هلهله های آشتی ناپذیرشان

در گردبادها

با صفوف خونین شان

آمیخته به زیباترین فریادها

بنگریدشان،

این خلق مسلح من است

این خلق مسلح من است

که مهاجم و بی طاقت

غریو قهر خویش را

شلیک می کند

این خلق من است

که می جوشد از ژرفنای روزهای مشقت

که می جوشد از محله های بپا خاسته زحمت

که می جوشد از لایه های پنهان " گودها"

که می جوشد از لابلای زنجیر کارخانه ها

که می جوشد از عمق کشتزارها

و می جوشد

می جوشد

می جوشد

و پیش می آید

در امتداد لحظه های قیام

تا غرق کند در تلاطم خون خویش  
پادگانهای عاجز دشمن را

\*\*\*

آه

در انتظار پایان این سرود  
بر گذرگاه موجهای ملتهب می ایستیم  
فانوس فریادهای روشن خود را  
در سواحل تیره می افروزیم  
و با صدای متحد آبهای سراسر می آمیزیم

آری

در انتظار پایان این سرود، هر دم  
در انتظار پایان این سرود، هر باز دم  
ما تکرار می کنیم

لحظه های نبرد را.

## از چار جانب می آید

آیا نمی شنوید؟

صدای گامهای انقلاب را

هنوز می آید

هنوز می آید

از میداین پایان نیافته نبرد

با هزار زخم بر پیکر

با هزار نعره در گلو

آیا نمی شنوید؟

از کارخانه های ملت‌ه‌ب می آید

از کشتزار های سوخته

از محله های رنج می آید

از خانه های گرسنه

از تنگه های خونین کردستان

از سواحل انزلی

از ترکمن صحرا می آید

از آبشوران کرمانشاه

از چرنداب تبریز

از کرانه های خونین خلیج می آید

از لهجه شگفت، و خشمگین

موج می زند

موج می زند

موج می زند

آری

هنوز می آید

هنوز موج می زند

و در بستر خیابانهای خروشان براه می افتد

هنوز می آید

هنوز موج می زند

و در پهنه های مشترک رنج متحد می شود

هنوز می آید

هنوز موج می زند

و در چار جانب سرزمین محروم می شود

آیا نمی شنوید؟

صدای گامهای انقلاب

هنوز می آید

# بنیاد سبب اول ماه مه

تکثیر از: اتحادیه دانشجویان ایرانی در سوئد

عضو اتحادیه جهانی

هوادار

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر